روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف

تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - **نمابر:** ۸۸۶۷۷۴۶۹

توزیع: شرکت نوآوران جهان‌رسانه ایرسا - **تلفن:** ۸۸۸۲۲۳۹۰

امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق

چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ **تلفن ۷** - ۶۶۸۲۲۳۴۶

روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۰۶۲ ■ شماره ۱۳۸ دوره جدید ■ چهارشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۸۹ ■ ۶ شوال ۱۴۳۱ ■ ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۰

لیلا حاتمی بهترین بازیگر جشنواره حراره

لیلا حاتمی جایزه بهترین بازیگر زن جشنواره حراره را دریافت کرد. لیلا حاتمی برای بازی در فیلم سینمایی «هر شب تنهایی» به کارگردانی رسول صدرعاملی در جشنواره فیلم حراره جایزه بهترین بازیگر زن را از آن خود کرد. این جشنواره از پنج تا ۱۲ شهریور در کشور زیمبابوه برگزار شد. فیلم‌های «گراناز» به کارگردانی عباس رافعی و «نشانی» فریدون حسن‌پور دو فیلم دیگر ایرانی حاضر در این جشنواره بودند. «هر شب تنهایی» تولید شبکه اول سیماست و اداره کل تامین برنامه خارجی و رسانه بین‌الملل عرضه بین‌المللی آن را برعهده دارد.

تهران : اذان ظهر ۱۳:۰۰ اذان مغرب ۱۹:۳۰ اذان صبح فردا ۵:۲۳ طلوع آفتاب ۶:۴۷

آخر

سینما آدم تربیت می‌کند

شهرشلوغ

جواد طوسی

آیا حالِ سینما در شرایطی که «روز ملی سینما» را اخیراً پشت سر گذاشتیم، خوب است. وقتی «جواد رضویان» از موضعی طلبکارانه به گزارشگر برنامه تلویزیونی «هفت» می‌گوید با او صحبت نمی‌کند زیرا معتقد است نگاه تخریبگر این برنامه به سینمای ایران ضربه زده (البته باید پرسید که این بازیگر شهیر و پرکار با شاهکارهای بی‌بدیل خود از جمله «لیمو ترش» چه تعریف و متر و معیاری از سینما دارد؟) وقتی تهیه‌کننده و مجری همین برنامه در واکنشی سریع به نظر کارشناس بخش «راهنمای فیلم» که یکی از شبه‌کمدی‌های روی پرده را فیلم خیلی بدی تشخیص داده، می‌گوید قرار نیست در این بخش به فیلمی بد بگوییم و بعد به دنبال پخش قسمت کوتاهی از همان فیلم از کارگردان پولساز و صاحب‌سبکش عذرخواهی و متقابلاً منتقد برنامه‌اش را با این دلجویی تاکتیکی از کارگردان مذکور ضایع می‌کند، وقتی جامعه تهیه‌کنندگان پس از صدشاخه شدن به فکر وحدت و یکپارچگی افتاده و بعد هم قرار می‌شود حوزه معاونت سینمایی وزارت ارشاد، الطاف کریمانه خود را شامل حال این قوم از هم پاشیده کند تا از تفرقه بپرهیزند، واقعاً نمی‌دانم باید به روز ملی سینما ایمان بیاوریم یا به آغاز فصل سرد...؟ وقتی معاونت سینمایی محترم صریح‌اللهجه آب پاکی را می‌ریزد و می‌گوید ما با خوارج فعلی که در کافرستان «خانه سینما» جا خوش کرده‌اند کاری نداریم و بیعت ما با سواران دشت امید است که در راهند، وقتی در مجموعه فیلم‌های جدید اکران عمومی سینماها در «عید فطر» هیچ کار دندان‌گیری که به خاطرش با انگیزه کافی شال و کلاه کنی و به سینما بروی وجود ندارد و خود اسم‌ها تکلیف فیلم را روشن می‌کنند، وقتی نسل جوان سینمارو ترجیح می‌دهد به دیدن یک فیلم وحشتناک خارجی برود تا فیلم ایرانی و کار به جایی رسیده که تعداد قابل توجهی از آنها دیدن فیلم ایرانی را (در این وضعیت) کسر شأن خود می‌دانند، وقتی در آستانه هفته جنگ و دفاع مقدس می‌بینیم که «ژانر جنگی» در چرخه تولید سالانه ما همچنان جای قرص و محکمی ندارد و هنوز شماری از قصه‌ها و رمان‌های نویسندگان شاخص و گمنام این عرصه و سندهای زنده و تاثیرگذار کمیابی چون «همپای صاعقه» (حسین بهزاد- گل‌علی بابایی)، «جاده‌های خلوت» (محسن مطلق)، «کوچه نقاش‌ها» (خاطرات سیدابوالفضل کاظمی)، «بابا نظر» (خاطرات شفاهی شهید محمدحسن نظرنژاد) و ... مورد استفاده صحیح برای ساخت و تولید آثار متفاوت جنگی قرار نگرفته‌اند، دیگر روز ملی سینما چه مفهومی در این اوضاع قمر در عقرب دارد؟

چنین روز برگزیده‌ای باید در شکل ایده‌آل و آرمانی خود بهانه‌ای برای متحول شدن سینمای هویت‌باخته و بی‌آرمان ما باشد. «فلاش بک» و سرک کشیدن به گذشته، بخشی از دستور کار برنامه‌سازان و سینمادوستان و مدیران به مناسبت روز ملی سینما می‌تواند باشد. اما بخش دیگری از رسالت فرهنگی آنها در این است که موقعیت حال را به درستی دریابند تا زمینه آشتی و همدلی عمومی در رفتارشناسی اجتماعی از طریق سینما فراهم و روحی تازه به کالبد جامعه کسل این زمانه دمیده و طیف‌های مطرح آن ملزم به حضور خودجوش اجتماعی شوند.

روز ملی سینما باید ما را به این خودباوری و درک درست برساند که بپذیریم سینما در ذات خود بدون مخاطب و بسترسازی برای شکل‌یابی یک نمایش عمومی فرهنگی موضوعیت ندارد. در جامعه به انفعال‌کشیده‌ای که روحیه اجتماعی خود را بنا به دلایل مختلف از دست داده، می‌توان با تولید هرچه بیشتر آثار سینمایی خوش‌ساخت و متنوع که از جذابیت و تشخص توام برخوردار و آینه تمام‌نمای دنیای ناموزون و پرالتهاب این دوران باشند، طرحی نو درانداخت و این رسانه فراگیر را به جایگاه واقعی خود بازگردانید. راستی مگر قرار نبود بنا به گفته «میرزا ابراهیم خان عکاس‌باشی» در فیلم «ناصرالدین شاه آکتورسینما»، سینما آدم تربیت کند؟

خبر

«گمشده در اتاق» رونمایی می‌شود

«گمشده در اتاق» نخستین مجموعه شعر احسان عابدی با حضور جواد مجابی، بهاره رضایی و علیرضا بهنام رونمایی می‌شود. احسان عابدی در گفت‌وگو با مهر از رونمایی مجموعه شعر جدیدش با نام «گمشده در اتاق» خبر داد و گفت: این کتاب ساعت ۱۱ صبح جمعه ۲۶ شهریورماه در شهر کتاب ابن‌سینا واقع در شهرک غرب، خیابان ایران زمین رونمایی می‌شود. او ادامه داد: در این جلسه جواد مجابی، بهاره رضایی و علیرضا بهنام حضور دارند و حضور تمامی علاقه‌مندان آزاد است. عابدی با اشاره به اینکه نشر «پایان» به تازگی «گمشده در اتاق» را منتشر کرده است، بیان کرد: این کتاب نخستین مجموعه شعر من است که طراحی جلد آن را هادی حیدری بر عهده داشته است.

این شاعر و روزنامه‌نگار در پایان عنوان کرد: سعی کرده‌ام در شعرهای این مجموعه فضای متفاوتی را تجربه کنم و اکثر شعرهای آن کوتاه هستند و حاصل سروده‌هایم در سال‌های ۸۵ تا ۸۸ است. «گمشده در اتاق» در ۶۰ صفحه، شمارگان هزار نسخه، قیمت ۱۸۰۰ تومان منتشر شده و در مراسم رونمایی نیز برای فروش عرضه خواهد شد.

گزارش آخر: **کتاب‌های در راهی که هنوز سرنوشت‌شان مشخص نیست**

ویترین‌ها در انتظار چه هستند

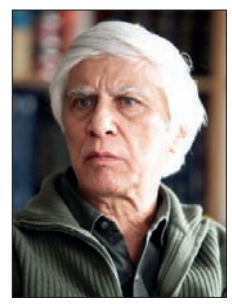
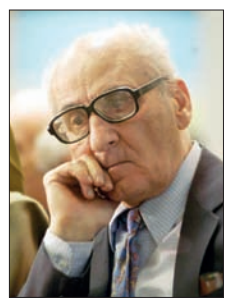
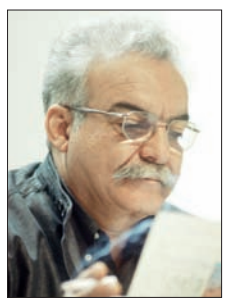

مانی فراهانی: بازار کتاب ایران تابستان‌ها به خواب می‌رود. برخلاف بیشتر کشورهای دنیا که فصل تابستان و تعطیلات همزمان است با رونق و فروش کتاب، پاییز که برسد ناشران ایرانی به جنب و جوش می‌افتند و کتاب‌های تازه‌شان را راهی بازار می‌کنند. این روزها هم در بازار رمان و مجموعه داستان فعلاً فروش دو کتاب تازه هاروکی موراکامی «از دو که حرف می‌زنیم از چه حرف می‌زنیم» و «دیدن دختر صد درصد ایده‌آل من» خوب است. در میان رمان‌های ایرانی هم چهل‌سالگی نوشته ناهید طباطبایی را می‌توان پشت بیشتر ویترین‌ها دید. «به ظرافت جوجه تیغی» با ترجمه مرتضی کلانتریان و «درخت مار» نوشته اووه تیم هم از مدت‌ها پیش در لیست پرفروش‌ترین‌های بسیاری از کتابفروشی‌های شهر مانده‌اند، با این حال خبرها حاکی از رسیدن کتاب‌های پروپیمانی در آینده نه چندان دور است؛ کتاب‌هایی که بسیاری از آنها تقدیرشان به زودی روی میز کارشناسان اداره ممیزی رقم می‌خورد.

بیضایی، سفر و سه اثر تازه

سفر بهرام بیضایی به امریکا و اروپا شائبه همیشگی بودن داشت، اما ناشرش می‌گوید این بحث صرفاً یک شایعه است و بیضایی تا کمتر از سه ماه دیگر به تهران بازمی‌گردد تا همه کتاب‌هایی را که آماده انتشار کرده، سروسامان دهد. «طربنامه»، «هزار افسان کجاست» و «تاراج‌نامه ذیل جهانگشا» عنوان سه کتابی است که انتشارات روشنگران و مطالعات زنان در آینده نه چندان دور از این نمایشنامه‌نویس صاحبنام منتشر می‌کنند. کتاب هزار افسان کجاست به ریشه‌های تاریخی داستان‌های هزار و یک‌شب می‌پردازد و بیضایی در این کتاب که ابتدا ۱۴۰ صفحه بود و بعد با توجه به تعدد منابع آن، به ۴۰۰ صفحه گسترش یافت، اثبات کرده است داستان‌های هزار و یک‌شب ریشه در فرهنگ ایران و هند دارد. به گفته ناشر ۱۴۰صفحه ابتدایی این کتاب مجوز انتشار داشت، اما با توجه به ۳۰۰ صفحه‌ای که بیضایی به این اثر افزوده «هزار افسان کجاست» دوباره باید راهی اداره کتاب شود. «تاراج‌نامه» هم یک نمایشنامه قدیمی است که در ارشاد در انتظار مجوز است. نمایشنامه «طربنامه» نیز که یک نمایش روحوضی و سیاه‌بازی است هنوز راهی اداره ممیزی نشده است. این نمایشنامه به دلیل ویژگی‌هایی که دارد و استفاده از همه المان‌های یک سیاه بازی اصیل ممکن است برای دریافت مجوز دچار مشکل شود و هنوز ناشر و مولف تصمیم قطعی درباره این اثر نگرفته‌اند.

دفترهای سالخوردگی احمدرضا احمدی

چندی پیش نخستین جلد از مجموعه شعر «دفترهای سالخوردگی» با نام «در این کوچه‌ها بنفشه می‌روید: باران» منتشر شد و قرار است از ماه آینده شش جلد دیگر این مجموعه پی در پی منتشر شود. «دفترهای سالخوردگی» مجموعه‌های کوچکی است و احمدی درباره آنها می‌گوید: «می‌خواهیم این کتاب‌ها را در حجم کم دربیاوریم که قیمت ارزانی داشته باشد و مخاطب راحت‌تر بتواند آنها را بخرد.» از سوی دیگر، یک مجموعه پنج‌جلدی از شعرهای این شاعر در نشر «نظر» در حال انتشار است. این اثر پنج جلدی با تصویرسازی همراه است و چهار جلد اول آن با عنوان‌های «پسرکی به نام احمدرضا احمدی گم شده است»، «خانواده‌ای را از نگرانی برهانید و مژدگانی دریافت کنید»، «احمدرضا احمدی پیدا شد» و «احمدرضا احمدی از بالکن خانه‌شان فرار کرد» یک‌به‌یک این روزها راهی بازار می‌شوند.

از بازنشستگی یونسی تا رمان تازه صالحی

ابراهیم یونسی از کار نوشتن و ترجمه اعلام بازنشستگی کرد. این نویسنده و مترجم پیشکسوت که در ۸۴سالگی است، می‌گوید: راستش، خیلی وقت است کمتر کلمات را به یاد می‌آورم؛ برای همین دست به ترجمه نمی‌برم و دیگر ما را بازنشسته به حساب بیاورید. یونسی حدود ۹۰ عنوان کتاب تالیف و ترجمه در کارنامه کاری‌اش دارد و به تعبیر خودش، از این آثار می‌توان به عنوان حاصل یک عمر تلاش یاد کرد. رمان «آرزوهای بزرگ» چارلز دیکنز نخستین ترجمه اوست که در سال ۱۳۳۷ منتشر شد. حالا با گذشت بیش از نیم قرن، می‌گوید بس است و دیگر باید میدان را به جوان‌ها سپرد. «رام‌کننده» یکی از رمان‌هایی است که احتمالاً انتشارش در یکی دو ماه آینده بازار رمان‌های ایرانی را تکان خواهد داد، کاتب این کتاب را به نشر «چشمه» سپرده است و ناشر خبر از انتشار آن تا پایان پاییز می‌دهد. کاتب با «هیس» موفق شده است جایزه کتاب سال منتقدان مطبوعاتی را در سال ۷۸ دریافت کند، و در آخرین اثر خود «پستی» سعی در خلق یک رمان مدرن داشت اما این طور که از شنیده‌ها پیداست، «رام‌کننده» حال و هوایی متفاوت نسبت به دیگر کارهای او دارد. به‌گمانم «کسی از راه گل سرخ خواهد آمد» اولین رمان سیدعلی صالحی است که بعد از ۱۷ سال قرار است منتشر شود. صالحی این رمان ۳۶۰صفحه‌ای را نزدیک به دو دهه پیش نوشته است.

ترجمه‌های تازه در راه‌اند

نام سروش حبیبی مترجم نام‌آشنای ایرانی، با برگردان آثار سترگ ادبیات جهان به فارسی گره خورده است؛ آثاری که تنوع گسترده‌ای از نویسندگان و موضوعات مختلف را دربرمی‌گیرد. بسیاری در ایران «جنگ و صلح» لئون تولستوی نویسنده روسی را تنها با نام حبیبی می‌شناسند، گرچه پیش از او نیز دیگرانی دست به ترجمه آن زده بودند. مترجمی که در بیش از چهار دهه فعالیت خود در عرصه ترجمه آثار ادبی سعی کرده است دریچه تازه‌ای به روی خوانندگان ایرانی بگشاید. نشر چشمه قصد دارد به زودی شش قصه بلندی را که در مجموعه «سونات کرویتسر» آمده به اضافه داستان «شیطان» تولستوی به شکل قصه‌های جداگانه و در قالب کتاب‌های کوچک روانه بازار کند. افزون بر این، او از چندی پیش رمان «سگ سفید» نوشته «رومن گاری» را هم به فارسی برگردانده که اکنون در وزارت ارشاد معطل دریافت مجوز است. حبیبی قصد دارد «مروارید» جان اشتاین‌بک و از همه مهم‌تر آثار ناشناخته فئودور داستایوفسکی در ایران یعنی «خواب دایی جان»، «دهکده» و «قمارباز» را نیز به فارسی برگرداند. حبیبی ۱۰ یا ۱۵ کتاب را برای ترجمه در دستور کار دارد و امیدوار است بتواند برگردان چندجلد از این آثار را در تهران منتشر کند. شش کتاب کاوه میرعباسی همچنان در انتظار دریافت مجوز نشر هستند. رمان تالیفی سین مثل سودابه حدود دو سال‌ونیم است که از سوی نشر افق برای دریافت مجوز ارائه شده است. کتاب نفرین دزدمونا هم که به نسبت دیگر آثارش، زمان کمتری در انتظار مجوز بوده، از هفت ماه قبل از سوی نشر ثالث برای دریافت مجوز ارسال شده است.

میرعباسی می‌گوید: «کتاب‌های ترجمه‌شده‌ای هم منتظر دریافت مجوز دارم که عبارتند از لی‌لی‌بازی اثر خولیو کورتاسار که از سوی نشر نیلوفر منتشر می‌شود. مجموعه‌اشعار آرتور رمبو نیز از دو سال قبل تاکنون منتظر است تا مجوز بگیرد. به اینها باید ترجمه کتاب‌های محبت شوم اثر فرانسوا موریاک نشر لوح فکر و رمان بی‌راه نوشته ژوریس کارل اوئیسمانس را هم اضافه کرد. بی‌راه چند سال قبل توسط نشر نی منتشر شده و اکنون منتظر دریافت مجوز برای تجدید چاپ است.»

رمان آب سوخته نوشته کارلوس فوئنتس یکی دیگر از کتاب‌هایی است که از چندی پیش از سوی نشر ققنوس به اداره کتاب رفته و همچنان در انتظار دریافت مجوز است. این رمان که علی‌اکبر فلاحی آن را ترجمه کرده است کماکان در انتظار مجوز به‌سر می‌برد. هدیه هامبورگ نوشته سال بلو با ترجمه سهیل سمی یکی دیگر از کتاب‌هایی است که چندی است خواننده فارسی‌زبان در انتظار انتشار آن است، اما این اثر هم منتظر دریافت مجوز است.

شب‌های روشن: **انتظارات ما از خانه سینما**

بهترین فیلم‌ها مهجورترین‌ها هستند

فرزاد موتمن

در آستانه برگزاری جشن سینما که متولی برگزاری آن خانه سینماست بد نیست به اهداف و وظایف این مجمع صنفی بپردازیم. خانه سینما در واقع یک اتحادیه است. وظیفه‌اش هم حفظ حقوق صنفی اعضایش است.

این اتحادیه باید توانایی انجام کارهای زیادی را داشته باشد. من به عنوان یک کارگردان انتظار دارم خانه سینما در مواقع بیکاری به من حق بیکاری بپردازد یا بعد از بالا رفتن سنم حقوقی برایم در نظر بگیرد که با آن بتوانم زندگی کنم. من انتظار دارم خانه سینما مثل همه اتحادیه‌های سینما در اروپا و امریکا حقوق صنفی و قانونی اعضایش را حفظ کند اما خانه سینما تنها اعضایش را بیمه می‌کند.

خانه سینما که تنها متولی بیمه ما نیست، وزارت کار هم می‌تواند ما را بیمه کند. اتحادیه سینما در همه جای دنیا به حمایت بی‌چون و چرا از اعضایش می‌پردازد اما در اینجا وقتی سایتی از من و امثال من به عنوان فتنه‌گر نام می‌برد خانه سینما هیچ دفاعی از من به عنوان اعضایش نمی‌کند. یعنی در واقع اتحادیه صنفی ما نه حقوق صنفی‌مان را در نظر می‌گیرد و نه حقوق اجتماعی‌مان را. دلیل این موضوع البته ناکارآمدی مدیران نیست. من معتقدم مدیران خانه سینما از ابتدا تاکنون به‌شدت دلسوز و علاقه‌مند به حل مسائل سینما بوده‌اند. الان هم محمدمهدی عسگرپور یکی از بهترین مدیران فرهنگی کشور است که مدیریت خانه سینما را بر عهده دارد اما در کشور ما اصناف هیچ‌گاه به وظیفه‌شان درست عمل نمی‌کنند.

صنوف در جوامعی به درستی عمل می‌کنند که تجربه دموکراسی بورژوازی را داشته باشند این کشورها برای مردمان‌شان حقوقی را به وجود آوردند که در کشورهای آسیایی، بعضی کشورهای امریکای لاتین و غالب کشورهای آفریقایی این حقوق نادیده گرفته می‌شود.

اتحادیه‌ها و اصناف کارگری و غیرکارگری در کشورهایی که این تجربه را ندارند، نمی‌توانند به وظیفه تاریخی خودشان عمل کنند چون بستر جامعه‌شان مهیا نیست. وقتی روزنامه یا سایتی به ما افترا می‌زند خانه سینما نمی‌تواند از ما دفاع کند چون به محض دفاع روزنامه‌ها و سایت‌های مخالف علیه‌اش می‌نویسند. خیلی‌ها می‌گویند جوایز خانه سینما فارغ از ملاحظات است اما من موافق نیستم.

من معتقدم جشنواره ملاحظات خاص خودش را دارد، جشن خانه سینما ملاحظات خود را، حتی در سطح بین‌المللی هم جشنواره‌ها ملاحظات خاص خودشان را دارند. کن درگیری‌های خود را دارد و اسکار هم محافظه‌کاری‌های خودش را... همین مسائل موجب شده در ۳۵ سال اخیر فیلم‌هایی اسکار می‌گیرند که بهترین نیستند و بهترین فیلم‌ها همیشه مهجور می‌مانند.

یاد: **کلود شابرول در ۸۰ سالگی درگذشت**

«قصاب»، «قصه فرهنگ» و «توحش»

روبرت صافاریان

کلود شابرول از بنیانگذاران موج نو فرانسه، بعد از ساخت بیش از ۷۰ فیلم و برنامه تلویزیونی در ۸۰سالگی درگذشت. سینمای موج نو فرانسه تاثیر انکارناپذیری بر هم‌نسلان من، و نه‌تنها در ایران، گذاشته است. سینمایی مملو از زندگی و در عمق خود باور به فرهنگ به شیوه شاید فرانسوی. پاریس، شهرستان‌های کوچک فرانسه، خیابان‌ها و مردم عادی در رفت و آمد و همه اینها به زبان سینمایی ناب، با روحیه‌ای عشق سینمایی و عشق هیچکاکی. یادتان می‌آید اسطوره‌سازی از کتاب را به عنوان نماد فرهنگ کتبی در فارنهایت ۴۵۱ تروفو. گدار و تروفو نام‌های شناخته‌شده‌تری هستند، اما شابرول هم‌ارز آنها و بلکه مهم‌تر است. احاطه‌ای بر همه آثار او ندارم، امّا دو فیلم او؛ یکی «قصاب» محصول ۱۹۷۰ و دیگری «غزال‌ها» محصول یکی دو سال پیش از آن را در دوره‌ای که دانشجوی سینما بودم، دیدم و هر دو تاثیر شگرفی بر من گذاشتند به عنوان فیلم‌هایی که سینمای ناب را با مسائل پیچیده انسانی ترکیب می‌کنند و سینمای عامه‌پسند را با سینمای جدی. قصاب را چند سال پیش دوباره دیدم و بعد از آن دوباره و سه‌باره. در بنیان خود فیلمی است درباره تمدنی که بنیادش بر تغذیه از موجودات دیگر بنا نهاده شده است. داستانی عاشقانه بین مردی که سالیان دراز در جبهه‌های جنگ کارش قصابی بوده و معلمه‌ای که در شهری کوچک به آموزش بچه‌ها مشغول است. قصاب عاشق معلمه می‌شود. داستان یک داستان جنایی است. قتل‌هایی در روستا اتفاق می‌افتد. معلمه بچه‌های کلاسش را به گردش در طبیعت برده و در تصویری بامعنا خون یکی از مقتولان بر ساندویچی که یکی از بچه‌ها می‌خواهد گاز بزند، می‌ریزد. زن بر اساس نشانه‌هایی می‌فهمد که قاتل مردی است که به او اظهار عشق می‌کند. مرد به خانه زن راه پیدا می‌کند و در صحنه‌ای که گمان می‌کنیم زن را خواهد کشت، با فرو کردن چاقو در شکم خودش، خودکشی می‌کند. زن، مرد را با ماشین به بیمارستان می‌برد. در راه مرد به او می‌گوید خون انسان‌ها و خون جانداران یک طعم دارد. زن که نقش‌اش را استفانی اودران زن آن زمان کلود شابرول بازی می‌کند با ملایمت و زیبایی خودویژه‌اش، با دلبستگی‌اش به یوگا و به ادبیات مظهر فرهنگ است. فرهنگ و عشق مترادف هم هستند و قصاب را از دنیای خونریزی به دنیای عشق بازمی‌آورند. اما وجه تراژیک ماجرا آنجاست که دیگر دیر شده است. مرد در بیمارستان می‌میرد. مرگ او را از خاموش شدن چراغ چشمک‌زن آسانسور می‌فهمیم؛ یکی از تصویرهایی که بعد از گذر سالیان دراز در خاطرم نقش بسته بود. زن تا صبح کنار رودخانه می‌ایستد و می‌اندیشد. پایانی هم اندوهگین و هم خوشبینانه بدون اینکه ساده‌انگارانه باشد چون مردی به قدرت عشق و فرهنگ از توحش بیرون آمده است.

قصاب یکی از زیباترین فیلم‌های عشقی جهان است، یکی از جذاب‌ترین تریلرهای جنایی است. ستایشی است از فرهنگ و زیبایی. هنرمندان بزرگ حتی با یکی از کارهایشان می‌توانند این‌گونه قلب و احساس ما را تسخیر کنند و مهری نازدودنی بر روح و روان‌مان بگذارند. شابرول بی‌تردید یکی از این هنرمندان است.

هزاردستان: **«هفت» و «نود»**

نمی‌توان از تخیل فرار کرد

علی بزرگیان

ali.bozorgian@gmail.com

۱- دو هفته پیش در برنامه «هفت»، فرج‌الله سلحشور از مانیفست خود در ساخت آثار دینی گفت. او، مانیفست خود را دارای سه اصل اعلام کرد و گفت: «نکته نخست این است که سینما باید بر مبنای واقع‌گرایی باشد و از زندگی واقعی بشر سرچشمه گرفته باشد. دوم اینکه خدامحور باشد و تحلیل‌هایی که ارائه می‌دهیم از آسمان گرفته شده باشد و سوم به دنبال معنا و ارزش‌گرایی باشیم، برخلاف سینمای غرب که مبتنی بر تخیل، اومانیسم و مادی‌گرایی و ماتریالیسم است.» تمام فیلم‌های تاریخ سینما از داستانی تا مستند گرفته، واقعی نیستند. سینما و فیلم «نمایش» رخداد است. وقتی پای فیلم به وسط کشیده می‌شود، امر واقعی، واقعیت خود را از دست می‌دهد. حالا ما با تصویری روبه‌روییم که از فیلتر ذهن سازنده عبور کرده و به وسیله فیلم به نمایش درآمده است. سلحشور در حالی مخالف تخیل در سینمای غرب و بهره از آن در سینمای وطنی است که خود در سریال‌های دینی‌ای که تاکنون ساخته، از تخیلش استفاده کرده. اینکه اصحاب کهف وقتی وارد غار شدند دقیقاً چه گفتند برای هیچ‌کس مشخص نیست. سلحشور تخیل کرده و دیالوگ برای آنها نوشته است. یا در سریال «یوسف پیامبر» زمانی که زلیخا با حضرت یوسف تنها می‌شود، و درصدد اجرای نقشه‌اش است، سلحشور با استفاده از تخیل و سپس اجرای آن، دویدن حضرت یوسف را با اسلوموشن، نمایش می‌دهد. آیا این از واقعیت گرفته شده است؟ مسلماً نه. سلحشور در تخیلش این صحنه را بازسازی کرده و سپس آن را به تصویر کشانده است. تخیل عنصر حذف‌نشدنی سینماست. همچنین رسانه پدیده‌ای است اومانیستی. فراگیری و قدرت رسانه از اومانیسم و سوبژکتیویته برمی‌آید. تکنولوژی‌ای که در سینما ظهور آن را می‌بینیم، تجسم قدرت انسان است. هایدگر در رساله «نامه‌ای در باب اومانیسم» نشان می‌دهد وقتی می‌خواهیم به زیست جهان دیگری رهنمون شویم گرفتار توهم ابزارانگاری هستیم. این پدیده رسانه است که زیست جهان ما را برمی‌سازد بنابراین ما نمی‌توانیم آن را در قالب زیست جهان دیگری ببریم چرا که تشخص دارد. شاید گمان می‌کنیم چنانچه در فیلم‌ها و سریال‌های دینی از مناسک دینی، داستان‌های مذهبی، بگوییم آن را وارد زیست جهان دیگری کرده‌ایم. اما وقتی همین فیلم‌ها در رسانه‌ای چون سینما ارائه شود، قصه‌ای خواهد بود که رسانه فراهم آورده است و باز هم آن فیلم‌های دینی گرفتار شده و در حلقه اومانیسم جای می‌گیرند.

۲- باز هم این برنامه «۹۰» بود که حرف تازه‌ای داشت. ایده‌ای داشت. و تنها برنامه‌ای است که در میان این همه برنامه‌های مختلف تلویزیونی که از کانال‌های هشت‌گانه صداوسیما پخش می‌شوند و به سرعت فراموش می‌شوند، می‌توان روزهای بعد سراغش رفت و از آن یاد کرد و بخش‌هایی از آن را در ذهن نگه داشت. در بخش «دوربین ۹۰» نام بیشتر عکس‌ها به فراخور موضوع‌شان، نام یک فیلم را داشت. عادل فردوسی‌پور همان طور که خود گفت این برای پاسداشت روز ملی سینما و احترام به سینماگران بوده. نمایش این عکس‌ها با تکه‌ای از موسیقی فیلم به یادماندنی «سینما پارادیزو» همراه شده بود. در میانه یک برنامه تخصصی فوتبال، تنها با اندکی فکر و ذوق و سلیقه، برنامه بوی سینما به خود گرفت؛ فضایی که در برنامه‌های تخصصی سیما درباره سینما آن را احساس نکردیم و نمی‌کنیم. در این روزها، دوشنبه‌شب‌ها، «۹۰» شری از امید را در دل‌ها نگه داشته است.

بازتاب: **وقتی مجید انتظامی معترض می‌شود**

اثر سفارشی بد است یا خوب

سید ابوالحسن مختاباد

اول: برخی واژه‌ها در نفس خود بار منفی دارند، اما اگر اندکی دقت کرده و با آن واژه کلنجار برویم، و به تاریخ آن هم رجوع کنیم، درخواهیم یافت که واژه‌ها خنثی هستند و این صفت یا مضافی که بار آنها می‌شود، به آنها معنای خوب و بد می‌دهد. واژه «سفارشی» هم از جمله کلماتی است که متاسفانه بی‌جهت و سبب بار منفی گرفته است، بدون آنکه محمولی که این لغت را حمل می‌کند، به دقت مورد بررسی قرار گرفته باشد. در تاریخ فرهنگ و هنر و به خصوص موسیقی بودند آثار سفارشی که ماندگار شدند و بودند آثاری که یک شب هم در ذهن افراد نماندند. برخی از آثار دیمیتری شوستاکوویچ آهنگساز نامدار روسی، سفارشی‌اند، همچنان که قطعه صلح در وین بتهوون هم سفارشی است. اما آیا این آثار و آهنگسازان آن ماندگار شدند یا از یادها رفته‌اند؟ چه کسی است که قطعات شوستاکوویچ را بشنود و بر دستان و ذهن و ضمیر پویای او بوسه تحسین نزند؟

دوم: موسیقی هنری است که گاو نر و مرد کهن می‌خواهد و با نخستین نت و اجرا، تماشاگر و شنونده حرفه‌ای درمی‌یابد که نوازنده، آهنگساز یا رهبر ارکستر چند مرده حلاج است و در این هنر و البته عمده هنرهای دیگر نمی‌توان یک‌شبه ره صدساله را پیمود. آنهایی هم که اسم و رسمی پیدا کرده‌اند، زحمت و تلاش‌های طاقت‌سوزی را از سر گذرانده‌اند تا به چنین پایگاه و جایگاهی رسیدند.

سوم: مجید انتظامی آهنگساز و هنرمند شاخص و نوازنده توانای ابوا در ارکسترسمفونیک تهران هم در چنین مرتبه‌ای قرار دارد. او پدری فرزانه و نامدار دارد و همسری که نوازنده شاخص هارپ در ارکسترسمفونیک است و خودش هم علاوه بر تحصیلات آکادمیک موسیقی به عنوان سولیست ابوا در ارکسترسمفونیک به اجرای کار پرداخت، و مسیر هنری خود را آرام‌آرام پیمود و از همان سال‌های اولیه دهه ۶۰ به عنوان آهنگسازی خوش‌ذوق، چه در زمینه ساخت قطعات موسیقی و چه در زمینه ساخت موسیقی فیلم و سریال شناخته شد و بالید و بر فراز آمد. برخی از آثار او به قدری زیبا و گوش‌نوازند که در مکان‌های عمومی و حتی داخل آسانسورها و به عنوان آهنگ پشت تلفن‌ها به کار می‌روند و این یعنی همان چیزی که یک هنرمند می‌خواهد که نغمه و سروده‌اش را مردم به یاد و خاطر بسپارند. بر چنین بنیادی باید سخنان و گلایه‌های این هنرمند فعال و خلاق را منطقی دانست، آنجا که از روزنامه‌نگاران و برخی از اهالی هنر گله‌مند می‌شود بابت پیشداوری‌های ناصواب‌شان؛ پیشداوری درباره اثری که هنوز روی صحنه نیامده و دادن بار منفی به آن اصولاً با منش و اصول اخلاقی روزنامه‌نگاری همخوانی ندارد. از جمله اصول اساسی کار روزنامه‌نگاری بی‌طرفی است و روزنامه‌نگار نباید با موضع به سراغ موضوعی و پدیده‌ای برود. تازه اگر هم بپذیریم که روزنامه‌نگار باید پیش‌زمینه ذهنی داشته باشد، سابقه کاری آقای انتظامی نشان می‌دهد که او هم نوازنده طراز اولی بوده است و هم آهنگسازی خوب و خلاق. در برابر چنین تناقض‌هایی ما چه پاسخی داریم که به افکار عمومی بدهیم؟

انرژی‌های یک‌تکه سنگ

کرگدن‌نامه

سیدعلی میرفتاح

mirfattah@yahoo.com

ما بالاخره نفهمیدیم که پادشاهان – اصولاً- موجودات خوبی بوده‌اند، یا اینکه نه؛ ظالم بوده‌اند و خون مردم را توی شیشه کرده بودند و آوای «انا ربکم الاعلی» سر انداخته بودند و ملت را به محض – بلکه پرستش – خود وامی‌داشتند. همین سال گذشته، یا کمی قبل‌تر بود که گفتند باید پادشاهان را از توی کتاب‌های تاریخ مدرسه جارو زد و بیرون ریخت. من چه ساده‌دل بودم که از این سخن برآشفتم و خودم را وسط انداختم که «مگر می‌شود تاریخ را بی‌حضور سلاطین عادل و جائر روایت کرد؟» من که حالا اهمیتی ندارم، بیچاره استادان تاریخ و سرشناسان این رشته که غیرتی شدند و رگ گردن کلفت کردند و درباره این تصمیم غلط صدا بلند کردند و خود را بده دولت نهم و دهم - خاصه وزیر آموزش و پرورش- کردند... کافی بود چند ماه صبر می‌کردند و به چشم خود می‌دیدند که یکباره جنس کوروش و جنس سخنانش، شبیه پیامبران می‌شود و چفیه بسیجیان به گردن سربازان هخامنشی می‌افتد. من دیگر فهمیده‌ام که به جای برافروخته شدن و داد و بیداد کردن باید صبر کرد و دید که چه پیش می‌آید. بر همین منوال باور کنید که من هیچ بعید نمی‌دانم که بزرگداشت انوشیروان عادل، سهل است، بزرگداشت خسروپرویز هم در همین مملکت خودمان برگزار شود... دقت بفرمایید که من درباره اوایل انقلاب نمی‌گویم که نهضت ضدسلطانی راه افتاد و شاهان را چه خوب و چه بدش را بد شمردند و با یک چوب راندند و فردوسی را هم اسمش را نیاوردند، یا اگر آوردند با اکراه و ملاحظه آوردند... من درباره آن روزگار بحث نمی‌کنم که پیش خودم می‌گویم آن یک ضرورت بود که از پس پایان ۲۵۰۰ سال پادشاهی، قدری هم تمایلات مردمی و ضدسلطانی راه بیفتد. شما شاید بعضی‌هایتان از یاد نبرده باشید که حتی قباحت لفظ شاه به حدی بود که برای م